

سا نتي ما نتاليسم مهوع!

انتشار فايل صوتي آيت الله منتظري و باز نشر تعريض ايشان در اين فايل به اعدام هاي سال ۶۷ واكنش هاي گسترده اي را در داخل و خارج ايران دامن زد كه صرف نظر از ظواهر از بطن پيامدهاي اين ماجرا مي توان تحرير حقيقت كرد و حصول به تقليل مرارت يافت.

نخست آنكه ماهيت اعتراض آيت الله منتظري به اعدام هاي ۶۷ برخلاف ظاهر صلاح انديشانه اش فاقد صوابديد و انگيزه مصلحانه است.

به عبارت ديگر با استناد به «سقراط حكيم» كه زبان را وسيله اي جهت كتمان عقايد خود مي انگاشت! فحواي كلام آيت الله منتظري در ماجراي اعدام هاي ۶۷ نيز «بيرون از ظواهر» عاري از صداقت است و برخلاف داوري امام خميني كه كژراهه مبتلا به «آيت الله» را ناشي از ساده لوحى ايشان توصيف مي كرد داده هاي ميداني مويد آن است كه «شيخ نجف آباد» قبل از ساده لوحى مبتلا به سيئه عناد و كينه جوئى بوده اند.

قدر مسلم آنست كه منتظري در ميانه جمع بزرگي از مراجع تقليد شيعه تنها كسي بود كه از اين ميان معترض اعدام هاي ۶۷ شد و اين در حالي است كه به سنت حریت و قدمت و شانیت مرجعیت شيعه نمی توان سكوت ديگر مراجع تقليد هم تراز با آيت الله منتظري در ازاي اعدام هاي ۶۷ را دال بر مصلحت انديشي يا تقيه و عافيت طلبی ايشان تلقی کرد.

اما اين كه آيت الله منتظري در اين ميان تنها مرجعی بود كه برخلاف هم ترازان خود علم كش خونخواهی اعداميان ۶۷ شد چنين امری را می توان رويکرد سقراط گونه ايشان از كلامت متظاهر به عدالت دانست كه فحوايش آغشته به عنصر عناد و كين ورزي بود و در اين ميان تشبث به دادجوئی اعداميان ۶۷ تنها ظاهري بود بمنظور استتار غيظ پنهان ايشان از كينه و بغضی ديگر!

كينه و بُغضی كه ریشه اش را بيرون از ظاهر معترضه به اعدام هاي ۶۷ بايد از عمق ماجراي اعدام مهدی هشمی رديابی كرد كه منجر به آن شد تا آيت الله ديگر نتواند دل خود را با انقلاب خميني و خميني انقلاب صاف نمايند!

اما در اين ميان نيز نمی توان معركة گردانی مدعيان جديد و پامنبری كردن ها و اعتذار طلبی اصحاب نوين آيت الله را نيز شگرد كاوی و شگفت بينی نکرد!

از جمله توصيه مصطفى تاجزاده به كسب تنبُّه و عرض تعذير و ابراز ندامت حكومت بابت اعدام هاي ۶۷ كه در خوش بينانه ترين تحليل اين

توصیه به ظاهر خیراندیشانه را می توان به حساب سانتی مانتالیسم رویا اندیشانه ایشان و هم فکران ایشان گذاشت. تاجزادگان مزبور ظاهراً در ابتلای شان به سانتی مانتالیسم مذکور، فراموش کرده اند که در ماجرای اعدام های ۶۷ موضوع بحث ناظر بر فحول و صالحان و آزادگان یا قهرمانانی نیست که در گرداب مهابت و هلاکت ۶۷ معدوم شده باشند.

اگر تعریضی هست ناظر بر اشقیائی است که از منتهی الیه قساوت و زیاده خواهی با توسل به ترور و جنگ مسلحانه و از راه خیانت به کشور پنجه در صورت ناب ترین و مردمی ترین انقلاب تاریخ معاصر ایران کشیدند.

بیرون از بحث محاربه و مبانی فقهی توجیه کننده اعدام های ۶۷ کجای دنیا سراغ دارید تا بابت خیانت با عنصر خائن از در شفقت و رأفت و دلجوئی برآیند؟! و

مطابق عُرْف همه کشورهای جهان ننگین ترین گناه، خیانت هم وطن و پیوستن ایشان به اردوی دشمن در هنگامه جنگ و منازعه بین الارضی است و مطابق همان عرف کمترین استحقاق برای چنان خائنانی اشد مجازات مرگ است!

کجای دنیا خائنین را بر صدر می نشانند و قدر می شناسند! مگر جز این است که حداقل حکم خائن به کشور «اعدام» است؟! مگر جز این است عناصر خائن گروهک تروریستی مسعود رجوی در اوج جنگ ناجوانمردانه و تحمیلی عراق به ایران هرزه مسلکانه به آغوش صدام غلتیدند و شانه به شانه عفلقیان، سینه جوانان برومند ایرانی را دریدند و ستون پنجم آن حکومت مالیخولیائی شدند؟! مگر در همان بلاد راقیه که امروز فریاد حقوق بشرشان گوش خراشی می کند معامله ای جز محاکمه صحرائی و اعدام با خائنین کرده و می کنند؟! و

مگر فرانسویان متمدن و متشخص و مبادی آداب و منزلت و مدنیت چه معامله ای با خائنین به کشورشان در فردای پایان جنگ جهانی دوم کردند؟! و

مگر جز این است در تابستان ۱۹۴۴ و بعد از آزاد سازی فرانسه از سلطه ارتش هیتلر، فرانسویان بالغ بر ۳۵۰۰۰ نفر از هم وطنان «میلیس» خود را که در طول جنگ با نازی ها همکاری می کردند را به جوخه اعدام سپردند و احدی هم نه تنها معترض اعدام این خائنین نشد بلکه زیر جنازه های آن خائنین هلله و شادی کردند؟! و

مگر فراموش کرده اید در همان فرانسه مهد تمدن چه تعداد از زنان فرانسوی را به اتهام خیانت و هم خوابگی با نازی ها بعد از جنگ عریان و سر تراشیده در شهر گردانند و سپس به دار کشیدند؟! و

مگر فراموش کرده اید یا نخوانده اید در دانمارک و هلند و بلژیک و اتریش نیز همین معامله را با خائنین در فردای جنگ جهانی دوم کردند؟!

مگر جز اعدام برخورد دیگری برای خائنین به کشور و پیوستگان و همکاری کنندگان با دشمن حربی، می توان متصور بود؟!

مگر جز این است که اعدامیان ۶۷ غالباً شامل زندانیانی از میانه منافقین خلق بودند که از فردای آغاز جنگ مسلحانه در خرداد ۶۰ با اتهام محاربه دوران حبس خود را در زندان می گذراندند و در فردای پیوستن «سازمان» به صدام «عموم اعضا» اعم از ساکنان اشرف تا بقایای ایشان در اروپا و آمریکا و تتمه شان در زندان بصورت تبعی مشمول حکم خیانت به کشور و بالتبع مستحق اعدام شدند. مگر آنانکه از مشی خائنه سازمان اعلام براءت کردند. (همان فرصتی که به ایشان در خلال ۶۷ داده شد تا بودن یا نبودن شان بر سر موضع سازمان را تخییر کنند)

مگر جز این است که این عرف پذیرفته شده و قانون برسمیت شناخته شده همه ملت ها و دولت ها و کشورها در برخورد با خائنین به کشور است.

عرفی که تاجزادگان وطنی ظاهراً در بغض از حکومت آن را برنمی تابند و از عمق یک سادگی مانتالیسم تصنعی که خلعت ناراست اش بر قامت ایشان زار می زند ظاهر الصلاحانه متقاضی آشتی ملی بین ملت با خائنین و قاتلینی می شوند که نسبت پدری با وحوش داعش امروزمین دارند.